

مامان گوگوری

فرهاد حسن زاده

مطب دکتر شلوغ بود. خانم منشی گفت: «مریض بعدی!»

گورخر از جایش بلند شد و به بچه اش گفت: «پا شو برویم گوگوری. نوبت ماست.»

منشی گفت: «نه، نمی شود. ورود بچه ها به اتاق معاینه ممنوع است.» مامان گورخر نگاهی به گوگوری کرد و گفت: «گوگور جان، همین جا منتظر باش تا من برگردم.»

بچه گورخر روی مبل چوبی نشست و انتظار کشید. مجله ها را ورق زد، با صدای بال مگس ها یواشکی آواز خواند. سه تا لیوان آب

خورد. دو بار رفت دستشویی و برگشت. خط های روی تنش را شمرد. پاک حوصله اش سر رفته بود که خانم منشی گفت: «مریض بعدی!» گوگوری سرش را بالا گرفت و دنبال مامانش گشت؛ اما مامانش را ندید. می خواست بزند زیر گریه که خری سفید به او اشاره کرد و گفت: «برویم گوگور جان. کارم تمام شد.»



سنرلی



چیست این چیست آن

عزت‌اله الوندی

تصویرگر: حدیثه قربان

۱
مثل بالش می‌مونه
نخ بهش آویزونه
تو لیوان یا تو فنجان
رنگ می‌ریزه فراوون

۲
زینگ زینگ زینگ
زنگ دارم
هزارتا آهنگ دارم
رو صفحه‌ی قشنگم
عکس‌های خوش‌رنگ دارم

۳
خاله قزی بال داره
چادر خال خال داره
راه می‌ره کوتی کوتی
رو انگور یا قوتی



جواب در صفحه‌ی ۳۱

هیس!



افسانه موسوی گرمارودی

- گرومپ گرومپ گرومپ گرومپ!
- چه قدر سروصدا می‌کنی؟
- گرومپ گرومپ گرومپ!
- یک کم آهسته‌تر!
- گرومپ گرومپ!
- یواش‌تر!
- گرومپ!
- هیس!
بچه کرگدن بیچاره یک گوشه نشست و دیگر راه نرفت.



نورا ملکی

صندلی راحتِ راحت بود. تا این که مرد چاقالو نشست رویش. اولش یک کمی خسته شد. بعد خیلی خسته شد. بعد خیلی خیلی خسته شد. بعدش آن قدر خسته شد که یواش یواش یواش خواب رفت. بعد پاهایش لرزید. دیگر طاقت نداشت. پاهایش را دراز کرد.

تصویرگر: الهام عطایی آذر